نشریات مجمع ناشر کتاب

۱ـ زندگانی ناپلئون در ۲ جلد	۳۰	ریال
۲ـ هدف زندگی در ۲ جلد	٤۰	»
۳ـ جنگ آینده دنیا بعداز صدسال	۲۰	»
٤ـ زندگانی نادرشاه سرشمشیر	٤۰	»
۵ـ رادیو بزبان ساده	۱۰	»
٦ـ ابن سینا وتدبیر منزل	۷	»
۷ـ زبده دیوان خواجه حافظ	۱۰	»
۸ـ فرهنگ شاهنامه	۲۵	»
۹ـ تاریخ نژاد کرد	۲۵	»
۱۰ـ زندگانی ناپلئون جلداول چاپ‌دوم	۱۵	»
۱۱ـ مقام ایران در تاریخ اسلام	٦	»

جای فروش : کتابفروشی ابن‌سینا

سایر مؤلفات آقای رشید یاسمی

که در کتابفروشی ابن سینا موجوداست

منتخبات اشعار رشید یاسمی	۱۰	ریال
ادبیات معاصر	۱۰	«
آئین نگارش تاریخ	۳ـ۵۰	«
سلامان وابسال جامی	۳	«
احوال سلمان ساوجی	٦	«
تاریخ نژاد کرد	۲۵	«
ایران درزمان ساسانیان	٤۵	«
آئین دوست یابی	۱۵	«
نصایح اپیکتتوس حکیم	۲٫۵	«
ارداویرافنامه	۲	«
تاریخ چنگیز خان	۱۱	«
تاریخچه نادر شاه	٦	«

مقام ایران در تاریخ اسلام

تألیف مارگولیوث

ترجمه رشید یاسمی

از نشریات مجمع ناشر کتاب

شماره ۱۱

جای فروش: کتابفروشی ابن سینا

شرکت چاپخانه تابان

مقدمه مترجم

چند سال قبل هنگام تدریس تاریخ ایران پس از اسلام در دانشکده ادبیات سخن از خدمات بعض خاور شناسان اروپائی میرفت و ضمناً از کار های استاد معروف انگلیسی مارگولیوث Margoliouth گفتگو بمیان آمد چون بسی از دانشجویان بسبب قلت اطلاع از لغت انگلیسی هنوز نمونه‌ئی از آثار این استاد ندیده بودند ، من خود بعهده گرفتم که این رساله کوچك را که قطرهٔ از دریای فضایل اوست و منصفانه از مقام ایران در تاریخ اسلام بحث میکنند ترجمه کرده بنظرشان برسانم .

این صورت نطقی است که مارگولیوث در

۲۹ آوریل ۱۹۲۵ در انجمن ایران لندن ایراد کرده است پس از ورود بترجمه در یافتم که در متن گفتار انگلیسی اشاره بعبارات و اشعاری هست از کتب متقدمان عرب که نقل آن ها موجب مزید بصیرت خوانند گان میشود پس آن ابیات و عبارات را از کتب مختلف التقاط کرده در حواشی افزودم .

قضارا در آن ایام دانشمند بزرگوار آقای علی اکبر دهخدا مشغول طبع مجلات چهارگانه کتاب بی نظیر امثال وحکم بودند وفصلی در مفاخر ایرانیان وخدمات بزرگان این کشور بتمدن اسلام از اقوال مورخان یونان وروم و عرب فراهم میآورند چون از این ترجمه بی مقدار واقف گشتند لطفاً آنرا بی کم و کاست درهمان فصل تضمین کردند (۱) و همچنان در

(۱) جلد سوم امثال حکم از ص ۱۶۷۳ تا ص ۱۶۸۹

سلك آن جواهر میبود تا امسال که اولیاء کتابخانه‌ابن‌سیناطبع و نشر آنرا باینصورت مفید دانستند . امید است که ارباب دانش‌را مقبول و دانشجویان را سودمند افتد .

اما احوال داوید ساموئل‌مار گولیوث‌خاور شناس معروف بتفصیل درفرهنك خاورشناسان تألیف فاضل محترم آقای ابوالقاسم سحاب که مجموعه ئی بسیار سود بخش است درصفحات ۲۲۴و۲۲۵ مندرج‌است هر کس‌مایل بتفصیل باشد بآنجا باید رجوع کند اجمالا گوئیم که این‌دانشمند تحقیقات خود را در علوم وتمدن خاور زمین‌بیشتر مخصوص‌بزبان و ادبیات‌عرب کرده ودر تاریخ اسلام‌صاحب تألیفات گرانبها است وچون تاریخ ایران‌واسلام‌را ازهم‌جدائی نبوده‌ونیست بالتبع زحمات‌این‌دانشمندمربوط

بتمدن و ثقافت ایرانی نیزشده است .

ازجمله کتبی که بهمت این استاد انتشار یافته است معجم الادباءِ یاقوت حموی و رسائل ابو العلاء معرّی وانساب سمعانی و جامع التواریخ قاضی تنوخی است ازتألیفات او کتابی است درسیرت نبوی بنام «محمد (ص) و ظهور اسلام» و کتابی در ذکر مشاهد و آثار قدیمه شام وفلسطین و رسالات متعدد راجع بشعراء قدیم عرب ز قبیل ابوتمام وغیره که هر یك بحواشی وتعلیقات گرانبها آراسته است.

تهران ۲۰ مرداد ۱۳۲۱

رشید یاسمی

بسمه تعالی

مقام ایران

در تاریخ اسلام

پروفسور ولهوسن کتابی را کـه در احوال خلفای راشدین و بنی امیه تألیف کـرده است « انقراض دولت عرب » نام نهاده است . در صحت و تناسب این تسمیه شاید بحث و نظری باشد، چه از طـرفی دار الخلافهٔ بنی امیه دمشق بود و مردم شام اتباع و اشیاع آنان بشمار میآمدند بدین لحاظ اگر مراد ماوضع اسمی برای امتیاز بنی

امیه ازبنی عباس باشد باید آندولت را خلافت شامی بخوانیم و ازطرف دیگر جانشینان بنی امیه که در بغداد مستقر شدند درصفت عربیت کمتر از آنان نبودند خلفاء هر دو سلسله خود را بنی عم پیغمبر لقب داده و از طرق مختلفه درصدد تحکیم انتسب خود برسول الله برمیآمدند. پس با این مقدمه تخصیص « نام دولت عرب » به بنی امیه ظاهراً درست بنظر نمی آید.

معذلک عنوانیکه پروفسور ولهوسن برای کتب خود اختیار کرده چندان دور ازصحت نیست مخصوصاً ازاینجهت که بنی امیه مرامی داشتند مخصوص بخود و با انقراض آنان بکلی از میان رفت و آن عبارت از برتری و رجحان دادن مسلمین عربی نژاد بردیگر اقوام مسلمان

بود پس باین مناسبت دولت آنان را میتوان دولت عرب بمعنی اخص گفت .

ابن خلدون از روی استقرائی که کرده است گوید دورهٔ سلسله های سلاطین مشرق زمین غالباً کوتاه است و مدت سلطنتشان از ۱۲۰ سال ندرة تجاوز میکنند . بنی امیه نیز مشمول این حکم کلی شدند و علاوه بر عمل انقراض که میان این سلسله و دیگر سلاسل مشترک است علت خاصی که آنان را بزوال کشانیده است رنجش ملل مختلفهٔ اسلامی از تفضیل عرب خودرا بر آنان بوده است ایرانیان بیش از همه از این امتیاز و ترجیح عرب رنجیده شدند و تبلیغات بنی عباس را پذیرفتند و بروی عزم و ذکاء ابو مسلم شاهد فتح و ظفر را در کنار کشیدند .

تمدن اسلامی بدینصورت که امروز در نزد ما معروف و معلوم است در عهد بنی عباس قوام و نضج گرفته است . از لحاظ ادبی کمتر اثری در دست است که تاریخ آن قبل از بنای بغداد باشد . از آنجا که نفوذ وسلطهٔ عباسین در مصر و ولایات مغرب آنچنان راسخ نبود هم خویش را بعمران بغداد مقصور کردند و چنانکه مکه قبلهٔ روحانی محسوب میشد بغداد مرکز ادب و هنر بشمار آمد . علوم و معارف مسلمانان سنی که نسبت بدان منبع فیوض علمی بود نسبت ببغداد مانند معارف روستائی بحساب می آمد . کتب علمی و ادبی که سرمشق و منتهای ذوق و فهم دانشمندان اسلامی شد نیز در بغداد صورت کمال پذیرفت . در این

شهر مردانی ظهور کردند که در احکام دین و اخبار و شعر وادب عموماً شهرهٔ آفاق و یگانهٔ دهر گشتند.

این مقدمه برای ایضاح مطالبی است که ما در رسالهٔ خود میخواهیم بیان کنیم عیسویانی که در عصر منازعات امویان و عباسیان میزیسته اند در تواریخ خود بنی عباس را ایرانی خوانده اند و آنانکه از میدان جنك دور بوده اند کشمکش این دو سلسله را محاربهٔ ایران و عرب گفته اند که عاقبت منتهی بفتح ایرانیان شده است. عباسیان پایتخت خودرا درخراسان اختیار کردند و هر چند خواستند اسم جدیدی بر آن شهر نهند(۱) میسر و رایج نشد وعاقبت

(۱) مدینة المنصور . مترجم .

همان اسم قدیم که لغت فارسی بود بر جای ماند(۱) واز آن پس که دولت عباسیان بپایان آمد وقاهره مرکز خلافت گشت ایران اگرچه از مسلمانی اعراض و عدول نکرد لکن دیگر امر خلفا را گردن ننهاد. درقرون بعد ازعباسیه سلسله های چند بسلطنت رسیدند ولی نظر ببعد وضعف مرکز خلافت بکلی از نفوذ خلفاء دور مانده و مذهبی اختیار کردند که آنها را از سایر مسلمانان جدا میساخت و هنوز هم موجب امتیاز آنان است. حال باید دید از آن پس که مرکز اسلام از شهر بغداد ایران (۲) منتقل یافت وخلفاء عباسی ازمعاضدان ویاران ایرانی کسب قوت و استقلال کردند، درتمدن

(۱) بغداد مرکب از لفظ بغ بمعنی خدا ولفظ داد است. مترجم

(۲) مقصود بغداد است.

اسلام چه تغییراتی رخ داد .

مردم شام و مصر و قبایل عربستان غربی پس از استقرار اسلام زبان بومی خویش را بکلی از دست دادند لکن در ایران وعراق کار براین منوال نگذشت . درنواحی شرقی دجله بلکه در اطراف شط فرات نیز هر چند مردم لغات بیشمار وجمل بسیار ازعربی فراگرفتند و عربی زبان دربری ولسان علمی محسوب میشد ولی در جامعه زبن فرسی محو نشد و عامه کما فی السابق بآن تکلم میکردند . یکی از نویسندگان اوایل عهد عبسیه دانستن فرسی را برای شرطه وشحنه و گزیران لازم دانسته است (۱) و دیگری گوید مردمان چون خدمتکاران خودرا ضب میکردند گهی

---

(۱) جحظ کسب بین .

آنان را بفارسی می خواندند[۱] و هم جاحظ گوید که موسی بن سیار الاسواری در پارسی چنان دست‌داشت که درعربی وچون درمجلس درس می نشست و آیتی از قرآن بر میخواند بجانب راست متوجه شده آن آیه را بعربی تفسیر میکرد آنگاه رو بسمت چپ که پارسی زبانان نشسته بودند کرده بپارسی در بیان آن آیه می برداخت و چنان در ادب هر دو زبان تسلط داشت که هریك را با کمال فصاحت ادا وبیان میکرد[۲] . ایراد القاب والفاظ فارسی درمدایح خلفا یکی از صنایع مطلوبه و نشانهٔ ذوق وهنرمندی شعرا بشمارمیرفت[۳] درهمان اوایل زمان عباسیان شعرا بگفتن قصاید پارسی

(۱) از کتاب روضة العقلاء ۱۸۸ (۲) بیان جاحظ I ۱۹٦ (۳) بیان جاحظ I ۷۹

وتازی پرداختند(۱) و از عهد هارون الرشید ببعدنوشتن خطوط فارسی برطوما رها علامت حسن ذوق وظرافت گشت(۲).

تادولت آل‌بویه دربغداد استقرار نیافت(سال ۳۳٤) فارسی‌زبان رسمی درباری نگردید باید دانست که فقط درایران بس ازغلبهٔ مسلمانان زبان اصلی باقی ماند و در این مملکت ملل مختلفه با قبول‌اسلام زبان خودرا نگاهداشتند وسر مشق سایر ملل شدند تبلیغات عباسیان که در ابتدای امر موجب فراهم شدن هوا - داران بسیارشدظاهراً بزبان فارسی بوده‌است.

---

(۱) طبری III ۱۳۸۸ر۸

(۲) اشاره باینشعر اغانی است (جلد سنزدهم صفحهٔ ۵) : « للماء فی حافاتها حبب نظم کرقم صحائف الفرس» مترجم.

و گویندگان ملی بار دیگر فارسی زبان رسمی شد ولی این را نباید تجدید حیات فارسی شمرد بلکه فارسی زبانی زنده بود که چندگاهی ابهت و مقام خود را از دست داده ودرآن قرن باردیگر مورد احترام شداین عقیده که مسلمانی‌وعربیت متلازم یکدیگرند درعهد بنی‌امیه رواجی داشت وتا پایان‌خلافت آنان‌باقی‌بودو آثاری‌هست‌دال‌بر اینکه اینعقیده نخست در ایران پیدا شده است .

در عربستان که مردم چادر نشین و صحرا نورد بودند دین وملیت مترادف و قرین بود . سلام از قبایل مختلفه یك قبیلهٔ جدید دارای دین واحد و زبان واحد ساخت و بسرعتی فوق‌العاده این دین وزبان وملیت درشام ومصر و شمال افریقا و اسپانیا نفوذ یافت و پیشرفت

کرد . انفکاك دین وملیت که یکی ازمختصات دورهٔ اخیر و تاریخ جدید اسلام است قبل از دیگر ممالك در ایران بظهور پیوست و اگر سوء سیاست بنی امیه نبود که میان مسلمین ایرانی نژاد وعرب متیازی میگذاشتند شاید میل تفکیك در ایران بوجود نمی‌آمد .

نکتهٔ دیگر که دلیل سرعت نفوذاسلام در ممالك مختلفه محسوب میشود اینست که نه مصر نه شام نه عربستان هیچیك عهد شوکت و زمان سلطنتی در تواریخ قریبه خود بیاد نداشتند . درمصر وشام مردمان هرقدربسابقه تاریخی خود رجوع میکردند همواره ولایات خود را تابع یکی از دول معظمه مثل روم و بیزانس می دیدند که از راه دور بر آنجا

فرمانروائی میکرده اند. در عربستان نیز بطوریکه از آثار پیداست هیچگاه استقلالی وسلطنتی وجود نداشته است. اسلام با قبایل عربستان معامله ممالك مستقل نکرده بلکه‌در آنان بچشم طوایف نیمه مستقل دید وطوایفی که نخست باطاعت اسلام درآمدند از مکنت بیگانه وازشوکت وجلال عاری بودند مورخان قدیم در باب فقر و بی خبری عرب از مال و دولت حکایاتی نوشته راه مبالغه پیموده اند تا زمانی که دولت بیزانس برپای بود هرچند مسلمانان بر بعض ایالات معتبر ساحلی آن دولت دست یافتند لکن هیچوقت خلفاء اسلام جانشنیی قیصران روم را ادعا نمیکردند. اما خلفا پس از عروج براریکه سلطنت ایران وارث شاهنشاهانی شدند که قرن ها در برابر

صولت قیصران ایستاده و عالم را بین خود و دولت روم تقسیم کرده بودند .

نویسندگان یهود درعهد عباسیان بغدادرا بابل نوشته‌اند واین‌تسمیه اشاره است بدانچه سبق ذکر یافت یعنی مقصودآن بود که‌دولت شاهنشاهی ایران کماکان در بغداد قائم است و حوادثیکه با ظهور اسلام رخ داده بمثابه تبدیل خاندان سلاطین بوده و در اصل عظمت دولت تغییری راه نیافته است بغداد را مظهر غاصبیت خلفاء و اختلاس قدرت شاهان‌ایران نمیدانستند بلکه محل تجدید جلوهٔ شوکت و اقتدار شهریاران عجم می پنداشتند . در بعض تواریخ هارون الرشید را مانند یکی از شاهنشاهان ایران وصف ومدح کرده اند(۱).

---

(۱) Mon. Germ. Hist. I 196

یکی‌ازنمونه های روشن وعلائم پر معنی که در این موضوع برجاست قصیدهٔ بحتری است که‌دروصف‌ایوان کسری‌سروده‌است.خرابه‌طاق کسری‌امروزهم‌جالب‌نظروباعث‌حیرت سیاحان است مستر کوپر(١) در ١٨٩٤ نوشته است که طاق کسری درهمین‌وضع اندراس وویرانی هم محیرالعقول است: «نخستین بار که ازسمت مغرب ایوان کسری درنظر ما ظاهرشد شبیه ببرجی‌عظیم ازکارهای نورمان‌بود که برطاقی بسیار بزرك استوار باشد در اطراف این قصر با شکوه کلبه های حقیر و خیمه های نا چیز عرب دیده میشد» بحتری خود ادعا کرده‌است که ازقبیله طی‌است واین طایفه یکی ازمهم‌ترین‌قبایل عرب بشمار آمده وصیت عظمت آن

(١) Cowper

در اخبار چندین عشیرهٔ عرب مذکور است بحتری در اکثر قصاید خود بسبکی سخن رانده است که بگمانش شعراء قدیم عرب آنطور سخن میگفته اند یعنی بمدح و وصف قبایل خاص پرداخته ووطن خواهی را بتفضیل طایفهٔئی بر طایفه دیگر مقصور ومحدود دانسته است اما در این قصیده عواطف او از تنگنای حدود مذکور خارج شده و شامل شهریاران ایران گردیده است که این قصر نامدار از آثار قدرت آنان برجای است . این قصیده واسطة العقد دیوان بحتری است(۱) که ما در اینجا ترجمه منثور بعض اشعار آن را قید میکنیم لکن اگر ممکن بود که ترجمه آن بشعر در می آمد

(۱) در رساله انگلیسی این ابیات عربی مندرج نبود ما به تناسب ترجمه ئی که مؤلف به انگلیسی کرده بود این اشعار را ازدیوان بحتری اقتباس کرده باین ترجمه افزوده ایم . مترجم

کیفیت وتأثیر آن بهتر ظاهر میشد.

حضرت رحلی الهموم فوجه
ت الی ابیض المدائن عنسی
اتسلی عن الحظوظ و آسی
لمحل من آل ساسان درس
ذکر تنیهم الخطوب التوالی
ولقد تذکرالخطوب وتنسی
و هـم خافضون فی ظل عال
مشرف یخسر العیون و یخسی
مغلق بابه علی جبل القبـ
ق الی دارتی خلاط و مکس.
حلل لم تکن کاطلال سعدی
فـی قفار من البسابس ملس
و مساع او لاالمحا باه منی
لم تطقها مسعاة عنس وعبس

نقل الدهر عهدهن عن الجد
ة حتى غدون انضاء لبس

. . . .

. . . .

و هو ينبيك عن عجائب قوم
لا يشاب البيان فيهم بلبس
وكان الايوان من عجب الصنـ
ـعة جوب فى جنب ارعن جلس
عكست حظه الليالى و بات الـ
ـمشترى فيه وهو كوكب نحس
فهو يبدى تجلدا و عليه
كلكل من كلاكل الدهر مرسى
لم يعبه ان بز من بسط الديبا
ج واستل من ستور الدمقس
مشمخر تعلو لـه شرفات
رفعت فى رؤس رضوى و قدس

ليس يدري اصنع انس لجن
سكنوه ام صنع جن لانس
غير اني اراه يشهد ان لـم
يك بانيه في الملوك بنكس
فكاني اری المراتب و القو
م اذا ما بلغت آخر حسي
و كأن الوفود ضاحين حسری
من وقوف خلف الزحام وخنس
و كان القيان وسط المقا
صير يرجحن بين حو ولعس
عمرت للسرور دهرا فصارت
للتعزی رباعهم و التاسی
فلهـا ان اعينها بدموع
موقفات على الصبابة حبس

ذاك عندي وليست الدار داری
بافتراب منهاولا الجنس جنسی
غیر نعمی لا هلها عند اهلی
غرسوا من ذکائها خیر غرس
ایدوا ملکنا و شدوا قواه
بکماة تحت السّنور حمس
و اعانوا علی کتائب أریا
ط علی النحور و دعس

رخت سفر بر بستم و اشتر سخت دم دراز خوبش را بجانب قصر سفید مدائن راندم.

خویشتن‌را ازمصائب بازاری‌کردن برقرار گاه ویران ساسانیان تسلی میدادم.

حوادث پی‌درپی‌مرا بایادآنان میآورد آری حوادث گاه بخاطر آید و گاه فراموش شود.

ازآن زمان بیاد آوردم که درسایهٔ قصری

ساکن بودند که دیده از دیدنش خیره وعاجز می شد .

قصری که دروازهٔ آن بر کوهسار قبق و نواحی اخلاط ومکس بود (۱) .

کاخ هائی که چون خرابهٔ سعدی درریگ زار محصور از قفار وصحاری نیست (۲) .

ترکتازی که اگر بیم نداشتم میگفتم که نبردهای عَنس وعُبس درجنب آن بچیزی شمرده نمیشود (۳) .

روزگار ایام سلطنت آنان را از طراوت وخرمی بگردانید و بمانند جامهٔ ژنده از هم

---

(۱) یعنی بسرحد ارمنستان میرسید .

(۲) مقصود مقابله ومقایسهٔ عظمت ایران وحقارت عرب است .

(۳) عبس پدر قبیلهٔ ازقیس .

فرو گسیخت .

پنداری الجرماز از بس خالی وبی سکنه مانده قبرستانی شده است (۱) .

اگر اورا میدیدی میدانستی که شب ماتمی بجای سور در آن برپای کرده است .

باوجود این ویرانهٔ قصرترا ازعجایب قومی آگاه میکنند که بیان را در مدح آن بدروغ آلایشی نیست .

ایوان ازشگفتی بنا پنداری شکافی است در پهلوی کوهی بلند .

شب‌ها سرنوشت آنرا دیگر گون کرده‌اند ومشتری که کوکب نحس است در آنجا شب بروز آورده است .

---

(۱) گویند الجرماز ناه یکی ازقصور طیسفون بوده است .

هنوز پاید اری بخرج میدهد اگر چه
سنگینی مصائب اورا میفشارد .

باك ندارد که ازمفرش دیبا وپوشش دمشقی
برهنه شده است .

کوهی بلنداست که کنگره های آن برقلل
رضوی وقدس مشرف است .

کس نداند که آدمی آنرا برای آرامگاه
جنیان ساخته است یا جن برای آدمی کرده
است .

لکن میبینم گواهی میدهد که سازندگانش
ازپادشاهان ضعیف وناتوان نبوده اند .

چون دیدگان خویش را بکارمیبرم گوئی
مراتب درگاه نشینان را میبینم .

و رسولان و فرستادگان را مینگرم که
ایستاده واز ازدحام روندگان و باز آیندگان

در کمال حسرتند .

وشامگاهان دختران خوش آواز در میان کنیزکان مشکین موی در اهتزازند .

این قصر برای شادی ورامش بناشد واینك ویرانهٔ آن جای حزن واندوه گردیده است .

واینك بر من است که این ویرانه را یاری دهم بسرشکی که سزاوار مرگ نو جوانان است .

این است تکلیف هرچند نه خانه خانهٔ منست ونه جنس جنس من.

جز این که انعام ساکنان این قصور بر همجنسان من ثابت است و بفرهنك خویش بهترین نهالی درسرزمین مانشاندند .

کشورمارا یاری دادند ونیروی اوراتقویت کردند با پهلوانانی نیزه گزار و شجعانی

زره پوش .

✡

بنابر قول یکی از مورخان که قریب یك قرن و نیم پس از آن تاریخ میزیسته خلیفه بحتری را چندان جواهر وزرو سیم عطا کرد که با قیمت گوهر و نفایس آن درفش که بحتری (در ضمن قصیده‌ای که اشعار فوق از آنست) بدان اشاره کرده است معادل شد اگر این واقع شده باشد دلیلی روشن است که خلفاء عباسی خویشتن را جانشین ووارث شاهنشاهان ایران میدانسته‌اند .

خلفاءِ ایوان کسری را مرمت نکردندبلکه بنابر مشهور درتخریب آن نیز کوشیدند ولی خودراجانشین سلاطین قدیم پنداشته وبآموختن تواریخ آنان میلی وافر مینمودند

عرب را جز دستار تاجی نبود اما عباسیان

بتقلید شهریاران ایران تاج برسر نهادند بحتری در مدح خلیفه گوید : « فروغ تاج او دیدهٔ بینندگانرا خیره میسازد » « تاج مرصعش بر فراز ابروانش باختران مانند برفراز ماه . » و نیز بحتری در ستایش مهتدی خلیفه گوید : «علامت پیشانی که اثر سجدهٔ کثیر است خوش منظرتر آید از تاج باهمهٔ جواهر درخشانش.»(۱) تاج مرصع یکی از علائم سلطنتی شاهان ایران بود و مورخان در وصف آن داد سخن داده اند جاحظ بصری کتابی را که در آئین درباری بنام فتح بن خاقان وزیر متوکل در ثلث

---

(۱) مراد این بیت بحتری است : « لسجادة السجاد احسن منظراً من التاج فی احجار هاو اتقاد ها» وهم بحتری در قصیدهٔ دیگر باین نشان بپشانی مهتدی اشاره میکند «وارننا السجاد سیماطویل اللیل فی وجهه لها آثار .» مترجم.

نخستین قرن سوم هجری تألیف کرده کتاب التاج نام نهاده است این کتاب مشتمل بر ذکر رسوم و آداب دربار و آئین پادشاهی است و نشان انمحا و استحالهٔ خلافت است در سلطنت . جا حظ سر مشق اعمال درباریان و سلاطین را از گفتار و کردار پاد شاها ن ساسانی اختیار نموده است و گاهی از خلفاء و امراءِ اوایل اسلام نیز مثال میآورد . (١)

(١) اسم کتاب التاج جاحظ اخلاق الملوك است وبنابر تتبع زکی پاشا کتب دیگر که بهمین نام تدوین یافته ازاینقرار است ١ـ کتاب التاج عبدالله بن مقفع ٢ـ کتاب التاج لابی عبیده المتوفی بین سنتی ٢٠٧ و ٢١٣ للهجرة ٣ ـ کتاب التاج لابن الراو ندی المتوفی سنة ٣٠١ ٤ـ کتاب التاج (التاجی) للصابی المتوفی سنهٔ ٣٨٤ ٥ـ کتاب التاج لابن فارس صاحب مجمل اللغه المتوفی سنه ٣٩٥ ٦ـ التاج فی زوائد الروضة علی المنهاج فی الفقه لا حد علماء القرن التاسع . مترجم .

در واقع جاحظ وقصیده سرایان آن عصر لفظ خلیفه و پادشاه را مرادف قرار داده اند جاحظ در کتاب‌التاج گوید: «زندگانی پادشاه باحیات جمیع رعایابرابر است.» واین مطلب درایران سابقه دارد ودر زمان هخامنشیان نیز ایسخیلوس Aeschylus این سخن را شنیده است. (۱)

---

(۱) درکلیله ودمنه بهرامشاهی این عبارت در این معنی است : «حکما گویند یک نفس را فدای اهل بیتی باید کرد واهل بیتی‌را فدای قبیلهٔ وقبیلهٔ‌را فدای شهری و اهل شهری را فدای ذات ملك چون در خطری باشد» . عبارت جاحظ این است «اذ کانت انفس الملوك الا نفس الخطيرة الرفيعة التی توزن بنفوس کل من اظلت الخضراء واقلت الغبراء...» مترجم .

تمایز طبقات مردمان نیز مأخوذ از آئین ایرانیان است چه درصدر اسلام همهٔ مسلمانان برابر بودند و تقدم و مزیت افراد بتقوی و پارسائی آنان بود . جاحظ گوید اردشیر بن بابك بندگان درگاه را بسه‌طبقه تقسیم کرد نخستین در ایام رسمی ده ذرع ازپادشاه فاصله داشت وطبقهٔ دوم و سوم نیز هریك ده ذرع از دیگری دوربودند بعد مردمان را بچهار گروه کرد : منتسبین بسلطنت ـ روحانیان ـ دانایان برزیگران و پیشه وران . و نیز در رامشگران ومطربان طبقاتی منظور بود که هرون‌الرشید آنرا امتداول‌داشت .(۱)

---

(۱) و هو (هارون الرشید) من جعل للمغنین مراتب و طبقات علی ما وضعهم ارد شیربن بابك و نوشیروان .

وهم جاحظ در کتاب التاج مثالی چند از آئین ساسانیان ذکر میکند درباب اعمالی که فقط شایستهٔ خسروانست و دیگر بندگان و حواشی خدمتکاران را تقلید آن ممنوعست و گوید « چون شاه عطری بکار برد ندیمانرا استعمال آن جایز نباشد» . (۱)

جاحظ گوید چون ار دشیر بابکان که بزرگوار ترین خسروان ساسانی‌بودتاج برسر نهاد در کشور کسی را رخصت آن نبود که چیزی شبیه بتاج برسر نهد و چون بر اسب مینشست کس یارای آن نداشت که جامهٔ مانندوی دربر کند و مهری چون مهر شاه

(۱) ومن اخلاق الملوك ان لا يشارك بطانته وندماءه‌فی‌مس‌طیب ولا مجمرفان هذاوما اشبهه‌مرتفع الملك فيه عن مساواةاحد.

بکار برد .(۱)

وهم در این کتاب مسطور است که اگر شاه حکایتی کند مخاطب او را لازمست اگرچه از آن واقف باشد چنان گوش فرا دهد که گوئی نخستین بار میشنود : آورده اند که انوشیروان عادل با گروهی سوار اسب میراند و یکی از مقربان حضرت را حکایتی میگفت مرد خدمتکار چنان متوجه گفتار پادشاه بود

---

(۱) فمن ذلك اردشیر بن بابك وكان انبل ملوك بني ساسان كان اذا وضع التاج على راسه لم يضع احد في المملكة على راسه قضيب ريحان متشبها به وكان اذا ركب في لبسة لم يُرَ على احد مثلها واذا ختم بخاتم فحرام على اهل المملكة ان يختتموا بمثل ذلك الفص وان بعد في التشابه . (از کتاب التاج جاحظ نقل شد) . مترجم

که ازمراقبت حرکات اسب خود غافل ماند و ناگاه بامرکب درنهری افتادوبس نمانده‌بود که غرق شودپس ازنجات، شاه راگفت سعادت اصغای گفتار پادشاه راا گر بجان بخرندگران نیست (۱) ملك را ازاین حضور جواب و لطف سخن خوش آمد وفرمود تادهان وی از گوهر بینباشتند.

دراین کتاب آئین خدمت ملوك از سفر و حضر و بازی وغیره موافق آداب ساسانیان استمؤلف (جاحظ)گوید هیچیك ازپادشاهان ساسانی را شعرابنام‌یا کنیت‌نخوانده اندعجب است کـه خلفای او ایل بمداحان خود چنین

---

(۱) قال ایها الملک ان الله اذا انعم علی عبد بنعمة قابلها بمحنة وعارض ببلیة وعلی قدرالنعم تکون المحن . »

رخصتی داده اند ظاهراً این قول جاحظ اشاره برسمی است که عباسیان متداول کرده و جانشینان آنها بتقلید آن پرداختند یعنی گرفتن القاب پادشاهی وعناوین شهریاری بتقلید ساسانیان.

باری در کتاب التاج دو موضوع اساسی دیده میشود یکی اثبات آنکه لفظ شاه باخلیفه مرادف است دیگر آنکه شهریاران ساسانی باید سر مشق و مقتدای خلفای اسلام قرار بگیرند نه فقط درلباس ورسوم درباری بلکه در تمشیت امور مملکت وحتی درفروع دین باید پیرو ساسانیان باشند. جاحظ گوید: «امیرالمؤمنین را دعا کردن سزاوار نیست چه او را بخدای تعالی قرب و منزلتی کامل است.» یکی از فضلا (مراد یاقوت است.) که چندی بعد از جاحظ میزیسته همین معنی را در کتاب ارشاد

الا ریب ذکر کرده گوید : « نباید از صحت مزاج شاه پرسید و چون عطسه کند نشاید که وی راتهنیت فرستید ودعا کنید وسلامت اورا خواستار شوید . »

جاحظ ازجزئیات احوال و گفتارساسانیان اظهار وقوف واطلاع میکندمثلا در کدام روز هفته بشرب مسکر و لهو میپرداختند و چه مقدار می نوشیدند وچگونه بتطهیر جامه و آمیختن عطرمشغول می‌شدند وچند بار هر جامه‌را می‌شستند ومیپوشیدند و گوید ملوك ساسانی هیچکس را برمکان خفتن خودمطلع نمی‌ساختند (۱) وهرشب درجائی میخفتند و درقضاء حقوق واداى اجرت خدم و حشم نظم

---

(۱) وكانت الاعاجم تقول لاينبغى للملك ان يطلع على موضع منامه الا الوالدان فقط .»

وترتیبی مرعی می‌داشتند که ذکر جمیل آن درقرون متوالیه باقی خواهد ماند . مقربان درگاه رارخصت میدادند که نسبت باشخاصی که بآنان نیکی ورزیده وحقی ثابت کرده‌اند درحضور پادشاه سپاسگزاری کنند اگر چه آن شخص نیکوکار مغضوب شاه هم باشد ومی نویسد که در فنون جنك شهریاران ایران بی نظیر بوده‌اند (١) .

چون بتقلید عهدساسانیان امتیازطبقات دردربار عباسیان صورت گرفت طبقهٔ شریف و صنف ممتازی پیداشد . در صدر اسلام میان طبقات عالی ودانی ووضیع و شریف چندان امتیازی نبودقطعاً شرافت ونجابت مخصوص بازماندگان

---

(١)، «ولیس لاحد من الخدع ماللملوك الاعاجم.» از کتاب التاج نقل شده . مترجم .

خاندان سلاطین بود. اما بنی‌امیه وجود چنین مقامی را منکر بودند و در رفع این رسم می کوشیدند چه‌دراینصورت آل فاطمه(علیهاالسلام) یااخلاف اعمام رسول‌الله (صلوات الله علیه) می توانستند مدعی سلطنت شده و دعوی خود را بحکم شرافت‌نسب پیش‌برند درزمان عباسیان بی‌هناشم در زمرهٔ نجبا محسوب میشدند اما در ردیف رجالی بودند که بامر خلیفه حائز مقامی‌عالی شده‌اند از گفتارشعراء عباسی یقین حاصل میشود که درآنزمان هم نجبای ایران دوش بدوش اشراف وانجاب عرب بوده اند. اگر اشعار آن شاعرانـرا سند بشناسیم توان گفت که درسامره وبغداد کسانی از دودمان پادشاهان ساسانی ساکن بوده‌اند. رجال آن عصر از انتساب بایران وپیوند ایرانی مباهات

میکردند و مفاخر شاهنشاهان ساسانی را مفخرت خویش میشناختند و فرزندان خویش‌را بنام بزرگان ایران موسوم میکردند مثلا یکی از رجال که بمقام وزارت رسید شاپور بن اردشیر نام داشت .

در قصاید بحتری بنام جمعی کثیر از باز - ماندگان ساسانی اشاه شده است که نسلا بعد نسل مدعی انتساب بدودمان پادشاهان ایران بوده‌اند بحتری احمدبن‌علی اسکافی رامدایحی میکند که در خور اسپهبدان قدیم و دنبالهٔ کوششهای شاپور ذوالاکتاف است (۱) .

---

(۱) گویا مراد مؤلف این‌اشعار بحتری است :

همة ترذل الدنایاونفس	شرفت ان تهم بالاشراف
وعلی‌فی‌الصبهبذین‌وددنا	انهافی الزبود والاعواف
قدمته‌قوادم الریش‌منهم	حین‌خاست‌باخرین‌الخوافی
رهطسابورذی‌الجنودوطلا	ب‌مساعی‌سابور ذی‌الاکتاف

ص ٣٦٨ دیوان بحتری

وهم بحتری ابراهیم بن الحسن بن سهل را از اخلاف کسری شمرده است و گوید شکوه و جلالی که تراست و موجب عظمت و شهرت دربارخلافت‌شده‌است نتیجهٔ آن‌قرابت‌ووراثت است. ودیگری‌از افراد خاندان سهلرا نیز در نجابت‌وشرافت وارث‌اردشیروقباد وانوشیروان میشماردویکی ازبنومخلد راکه وزارت‌یافت مظهر جلال وشرف‌خسرو پسرهرمز میخواند ودرستایش ابراهیم بن‌المدبر که حائزمقامات عالیه شدگوید تـو ازاصل اصیل بنی ساسان هستی (۱). ویکی از مردم بلد خودرا گوید:

---

(۱) مراد این ابیات بحتری است .

هـی اکر ومة نمت من بنی سا
سان فـی خیر منصب و ار وم .

صفحه ۵۹۵ بحتری .

«ترا فخر نشاید. زیرا که پدرت از نژاد بهرام گور و بهرام چوبینه نیست» (۱)

مطلبی که از این اشعار و اشعار قصیده سرای دیگر یعنی ابو تمام که قبل از بحتری در عهد عباسیان میزیسته مستفاد میشود این است که تاریخ و افسانه های تاریخی ایران در آنزمان یکی از مواد تعلیم و تدریس بوده است والا اشاراتی که این شعرا کرده اند و بهیچوجه ابهامی در آن نیست بی معنی و نا مفهوم میبود البته ابو تمام اگر خوانندگان و شنوندگان شعر خود را از

(۱) لا تفخرن فلم ینسب ابوك الی
بهرام جور و لا بهرام شوبین
لا النوشجان ولا نوبخت طاف به
و لا نبلج عن کسری و شیرین .

صفحه ٦٦٢ دیوان بحتری.

سر گذشت ضحّاك و افریدون و اسفندیار آگاه نمیدانست بداستان آنان اشاره نمیکرد . در اینجا از صحت و سقم انساب رجال آن دوره نمی خواهیم سخنی برانیم لکن در مقابل اشخاصی مثل اسمعیل بن بلبل وزیر که از انتساب بشیبان که یکی از بزرگان عرب است فخر می کرد و مداحان و هجو سرایانهم این نسب را ستایش یا نکوهش کرده اند رجال دیگر که بتناسب مقام خود ترتیب شجرهٔ انسابی برای خود لازم میشمردند خویشتن را بساسانیان منتسب میکردند . مأمون چون بوران دختر حسن بن سهلرا بحبالهٔ نکاح آورد در روز عروسی آئینی شاهانه برپای داشت و مقصودش از این وصلت با خانوادهٔ سهل که خود را از نسل شهریاران معرفی میکردند این بود که بیش از

پیش بجلب قلوب ایرانیان بپردازد .

از آن پس که پایتخت خلفا در اراضی ایران (بغداد) مستقر شد جشنها و عید های ایرانی نیز رفته‌رفته زنده ومعمول گشت زیرا که الغاء عید ها و مراسم جشنها برای اکثر اقوام ازتغییر دین وتبدیل عقیده هم ناگوارتر ودشوارتر مینمود . از جملهٔ این عیدها یکی نوروز و دیگر مهرگان بود که نخستین در آغازبهار ودومین درابتداء خزان میافتادطبعاً احیاءاین‌اعیاد برمسلمانان‌متعصب‌گران‌میآمد وخلفا بنابر اختلاف طبع وعقیدهٔ شخصی‌خود گاهی موافق‌وزمانی مخالف بااین رسوم‌بودند چنانکه اثرآن در قصاید شعراء زمان دیده میشود دریکی ازقصاید بحتری که در مدیح ابراهیم‌بن حسن‌بن‌سهل (یکی‌از افرادخاندان

وزارت) سروده‌است ومعروف‌است که خوردن گوشت شتر را ناپسند میداشت اگرچه‌هزار پیغمبر آنرا حلال کرده باشند اشارتی هست درباب عید مهرگان که شایستهٔ توجه است :

راستی عید مهرگان را برخرد و بزرك ایرانیان‌حقی‌است. مهرگان‌عید نیاکان‌تاجدار تست که صاحبان فرهنك ودانش وخیر ونیکی بوده‌اندچون قباد ویزدگرد وفیروز و کسری واردشیر که پیش ازآنان بود .

این شهریاران در میدان عرض سپاه با جامهٔ سندس و حریر باقامت این جشن می پرداختند مهرگان روزی بیش نیست لکن از صفات هر ماهی چیزی همراه دارد پس او را جامع اوصاف ماه ها باید شمرد . ستارهٔشعری را دراین وقت برسپهرحکمی نیست و گرمای

نیمروز را تأثیری نــه . پنداری روز بزرگ
مهرگان از جمیع ایام بحسن و خوبی ممتاز
است (۱).

---

(۱) مراداین ابیات بحتری‌است (دیوان بحتری
صفحه ۲۷۰)

ا ن للمهر جـا ن حقا علـی کل
کبیر مـن فـارس و صغیر
عید آبائك الملوك ذوی التیجان
ا هـل ا لنهی و ا هـل الخیر
من قباد و یزد جـرد و فیر و
ز و کسـری و قبلهـم اردشیر
شاهد وه فـی حلبة الملك یغد و
ن علیه فـی سندس و حـریـر
هـو یوم و فیه من کـل شهر
خلـق فهـو جـا مع للشهو ر
بعدت فیه الشعری من‌الحکم فی‌ال
جو فـلا مو قـد لنـا ر الهجیر
و کان الا یـام او تـر با لحسـ
ن علیها ذوالمهر جـان الکبیر .

جاحظ قبول هدایا را در این عید ازشئون
سلاطین می‌شمارد والبته آن خلفائی که‌بیشتر
بجمع مال حریص بودند از این رسم قدیم
استفاده میکردند. اما مهتدی که دورخلافتش
فقط‌چندماهی ازسالهای ۲۵۵و۲۵۶بودبسبب
نهایت زهدوتعصب درمسلمانی نمیخواست هیچ
رسمی از رسوم کفار را جاری و معمول
کند حتی رسومی که وسیلهٔ استفاده و جمع
آوری خواسته وثروت بود وبحتری برخلاف
آنچه در وصف اعیاد ایرانی گفته است چون
بمدح این خلیفه میرسد اعراض اورا ازاموال
تقدیمی عید مهرگان ستوده و چنین گوید :
تو هدایای مهرگانرا رد کردی و هیچیك از
کریمان عادی را ازآنها امکان بی‌نیازی نبود
با جشنهای مردمان گمراه کننده آشکارا

خصومت آغاز کردی واگر متابعت راه حق نبودی باین کار مبادرت نمی‌جستی (۱).

چندی بعد معتمد خلیفه مراسم مهرگان را تجدید کرد وبحتری باردیگر بستایش آن عید پرداخت. اجرای عید نوروز مصادف با اصلاح مفیدی درامر زراعت شد واین اصلاح درعهد متوکل اتفاق افتاد که برخلاف سایر اعمال او مورد تحسین و ستایش گردید. سال قمری اسلام موجب صعوبت کار فلاحان بودزیرا که بدست آمدن محصول بالطبع تابع فصول

(۱)رددت هدایا المهرجان ولم تکن
لنسخو النفوس الوفرعن مستفادها
و عادیت اعیاد المضلین معلناً
ولولا التحری للهدی لم تعادها.

صفحه ۱۱۱ ازدیوان بحتری.

شمسی بود وباسال قمری اختلاف پیدا میکرد
این خلیفه مقرر کرد که وصول مالیات غلات
را برطبق سال شمسی ایرانیان کنند وباقتفای
پادشان ایران مالیات رادرعیدنوروز بحیطهٔ
وصول آرند جاحظ گوید درنوروز شهریاران
ایران بـه تجدید ضرب مسکوکات نیز مـی
پرداختند متوکل زنده نماند که این رسم را
اجرا کندوبعدها معتمد باجرای آن پرداخت
ومورد ستایش ابن المعتزشد پدرابن المعتز شاعر
که پیش از معتمد بمقام خلافت رسید روز
نوروز عجم را آغاز سال محسوب میداشت .

مرداویج زیاری برآنشد که ایوان کسری
را مرمت وجشن سده را احیا کند امار فتاری
که دراین جشن از او سرزد در نظر گروهی
ازمسلمانان منافی دین اسلام آمد واورا بقتل

رسانیدند مرداویج سعی بلیغ کرد تاآتشکدهٔ عظیم بر پای داشت لکن گویا بسبب طبیعت زمین است که اثری از آن باقی نمانده است البته مسلمانان پرهیز کارباتجدید چنین رسمی موافقت نمیکردند ادیب مشهور ابو الفضل (بدیع الزمان) همدانی گوید : ان عید الوقود لعید افك وان شعارالنار لشعار شرك وما انزل الله بالسدق سلطاناً ولا شرف نیروزاً ولا مهرجاناًوانما صب‌اللّٰه‌سیوف‌العرب علی‌فروق‌العجم لما کره من‌ادیانها وسخط من نیرانها .

مقصود مرداویج که قتل ناگهانی موجب عدم اجراء آن‌شد تجدید سلطنت شاهنشاهی ایران بود وشاید میخواست دین قدیم ایرانرا نیز دین رسمی مملکت قرار دهدمردتوانائی که افکار و اعمال مردا ویج را تعقیب کرد

عمادالدوله یعنی مؤسس سلطنت آل بویه‌بود که خلیفه‌را زیردست خویش قرارداده وخود را ازجانب اوعماد الدوله لقب داد وشیراز را دارالملك کرد اما بادین اسلام مخالفتی آغاز ننهاد وباوجود میل کاملی که بمذهب شیعه داشت نظر بقوت تسنن راضی شد که تحت الشعاع آن مذهب باشد. اخلاف عمادالدوله جمیع مذاهب را آزادی بخشیدند بعد از او عضدالدوله که ازشهرباران مقتدر بود بر آن شد که تمام‌ممالك اسلامی را که سراز اطاعت مرکز خلافت‌پیچیده‌بودند‌درربقهٔ انقیادآورد وبرای اجراء این منظور بغدادرا پایتخت‌قرار داده دختر خودرا بخلیفه داد که باین وسیله برعرب وعجم کاملافرمانروائی کند این‌مقصود صورت نگرفت لکن درعهد سلطنت فرزندان

او وهمچنین در دورهٔ سلجوقیان بغداد مـرکز ممالك شرقی اسلامی نبود ودرهر زمانی یکی ازبلادایران مرکز سیاست‌شد اماخلیفهٔ عباسی کماکان دربغداد مقام داشت. درایام پادشاهی آل بویـه دانستن زبان فـار سی برای وزرا از ضروریات بود واز این راه‌حیات زبان فـارسی تجدید شد .

ظهور شعوبیه نیز یکی ازلوازم نفوذتمدن ایران دراسلام است‌این فرقه‌برخلاف بنی‌امیه که عـرب را برجمیع ملل تـابعهٔ اسلام تفضیل مینهادند برآن بودند که عرب از دیگر اقوام پست تـراست . چون در عهـد عباسیان مقامات عالیه در دست ترکها وایرانیان بود و گاه گاه اعراب‌بمناصب رفیعه‌نایل‌میشدند مرام‌شعوبیه پیش رفت. در کتاب مقایسات‌ابوحیان توحیدی

(۳۷۹) راجع بعقاید شعوبیه فصلی بنظر رسید که جالب توجـه شد مؤلف مذکور شرح گفتگوی خودرا باابن سعدان وزیر بهاءالدوله در کتاب مزبور درج کرده است در آن عهـد جیهانی کتابی منتشر کرده بوددر بیان فضیلت سایر اقوام بر عرب ودراین باب راه‌مبالغه‌رفته‌بود وزیر ابوحیانرا پرسید رأی شما چیست آیا عرب را برعجم رجحان می‌نهید یا بالعکس . ابوحیان جواب داد علما چهار قوم معروف و معتبر بحساب آورده‌اند یونانی وعرب وایرانی وهندی لفظعجم برسه‌ملت ازاین چهاراطلاق میشود ودشوار است که عرب را برهرسه قوم برتری دهیم . . . .

عقیدهٔ ابوحیان دراین باب چندان صریح و واضح نیست گوید خداونـد تبارك و تعالی

صفات و مزایای فطری را در میان طوایف و اقوام عالم تفرقه و توزیع کرده است ایرانیان در تمشیت امور کشور و وضع قوانین و صدور احکام مقدمند، یونانیان در علم و فلسفه و هندیان در نازك خیالی وسحر و تردستی و ترکان در شجاعت و خوش مشربی، زنگیان در طاقت و تحمل، اعراب در مهمان نوازی و وفا و جوانمردی وفصاحت. واین خصال و اخلاق هم در همه ملتی شمول کامل ندارد بعض افراد از آن بی نصیب و برخی از آن بهره مندند از این گذشته هر ملتی هم زمانی و دورهٔ خاص دارد ابو مسلم مؤسس خلافت عباسیان را پرسیدند از شجاعترین اقوام عالم گفت هر ملتی که امواج اقبال و سعادت بسوی او روی آورد شجاعترین قوم بشمار آید. ابوحیان گوید باوجود این تقدم زبان عرب را

برجمله السنهٔ عالم نمیتوان انکار کرد. جیهانی گفته است که انوشیروان پادشاه عرب را سك شاه میخواند چه این قوم نه درطبیعت غذا و نه در لحن کلام با سکان تفاوتی نداشتند. اما ابوحیان گوید که جنس غذای عرب لازمهٔ طبیعت خاك واقتضای اقلیم آنان است و این قوم هم واجد مزایای شهرنشینان و هم صاحب صفات و خصال صحرا نوردانند.

جای تأسف است که کتاب جیهانی که این قول در پاسخ اوست هنوز بدست نیفتاده است ابوحیان در این سخن که گوید: هر شخص سلیم العقل و آزادفکر وبی تعصبی برتری لسان عرب را برزبانهای دیگر اعتراف میکند ظاهراً خود چندان خالی از تعصب وجانبداری نیست این نویسنده ازجملهٔ فریفتگان کلام جاحظ

است و کتب ادبی جاحظ را که مشحون بشواهد و امثال از آثار قدماء عرب است بسیار بدیدهٔ تحسین و اعجاب می‌نگرد .

قبل از طلـوع اسلام و ظهور توحید در عربستان سلطنت های مقتدر و دولتهای استوار در آن شبه جزیره وجود داشته و آثار باقیهٔ آن نشانهٔ تمدن عالی و انتظامات کامله ایست که هیچوقت درعربستان نظیر آن دیده نشده‌است ابوحیان از این تمدن درخشان قبل از اسلام مطلع نبوده‌است زیرا که اخیراً پس از تفحصات علمی آثار آن کشف گردیده است بنابر این در آن زمان که شعوبیه عرب را قومی چادر نشین ودور ازحضارت میخوانده‌اند قولشان تا اندازهٔ مسموع ومقبول بوده ولی امروز واقفان بر تمدن جنوب عربستان بسهولت از عهدهٔ رد

دعوی شعوبیه برآمده وتوحش مطلق عربرا رد توانند کرد.

در تاریخ سلاطین ایران تألیف ثعالبی (۱) کاملا نمایان است که چگونه در آن عهد میخواسته‌اند سلطنت عباسیانرا دنباله ومتمم دولت ساسانی قراردهند ثعالبی ازنویسندگان عالیمقدار است وکتابی درادب عربی واحوال شعراء مؤخر ازشعرای مندرج در کتاب اغانی نگاشته است که ازجملهٔ کتب معتبرهٔ ادبیات عربی بشمارمیآید وتألیفی که درتاریخ پادشاهان ایران پرداخته است اگرچه بزبان عربی است ولی میتوان آنرا خواهر شاهنامهٔ فردوسی خواندزیراکه دراین کتاب نه‌فقط دولت ایران

---

(۱) مرادکتاب غرر اخبار ملوك‌الفرس ثعالبی است.

را قدیم ترین دول عالم و سلطنت آن مملکت رابادوام ترین سلطنت‌ها میشمارد بلکه‌جمیع اختراعات مفیدهٔ را که موجب متمدن شدن نو ع بشر است بپادشا هـان ایران نسبت داده است بجای ذ کر اخبار اوایل کــه در توزات مذ کور است اخباری ازمنابع ایرانی بیان‌می کند مثلاکشیارزمین‌و گله‌داری‌و رمه‌بانی‌و قلعه سازی‌و بنای‌شهرهاواختراع آلات‌جنك ووضع اصول داوری وعدالت و تعیین جشنها وصید و تعلیم جانوران واختراع ادوات موسیقی‌مانند چنك (صنج) وفن طبخ را بپادشاهان ایران نسبت‌میدهد بنابرروایت ثعالبی سلطنت‌ایران درزمان پیشدادیان بذروهٔ ترقی رسید .

خواه نخستین شهریار پیشدادی را بـا آدم ابوالبشر یکی بدانیم ودیگری از پیشدادیان

را باسلیمان شخص واحد بشناسیم یا نه ، درهر حال اساطیر ایرانی جای اساطیر بنی اسرائیل را گرفته است . بنای بـرج بابل را بیکی از پادشا هان ایران نسبت میدهـد و سر گذشت موسی را که درشیر خوارگی در سبدی نهاده و باموواج شط سپرده شده است بدارا منسوب می کنند هر چند سلاطین ایران مسلمان نبوده اند ولی صاحب صفات و خصالی قریب بمسلمانـی شمرده می شده اند کیقباد کـه شهریاری پرهیزکاربودشرب مسکرات رامنع کرد . درسی چنان مستغرق پرستش پروردگار بود که از اجرای مراسم آتش پرستی غفلت میورزید . پادشاهان ایران مانند مسلما نـان راسخ العقیده در آغـاز هـر وصیتی بستایش پروردگار و حمد نعمای او میپرداخته اند و

گاهی آیاتی نظیر قرآن بزبان میرا نده اند فرمانروائی پادشاهان ایران برسرتاسر جهان درازمنهٔبسیارقدیم‌شروع شده‌است نبوکدنزر (بختنصر) یکی از نواب و دست نشاندگان لهراسب بود و بامر او بیت المقدس را ویران وبنی اسرائیل را اسیر کرد بهرام گور المنذر را برعربستان از حیره تاحجاز تسلط بخشید. ثعالبی از تمام سلاطین ایران فقط دوتن را در خور نکوهش دانسته و درحق دیگران بمدح وثنای مبالغه آمیز پرداخته است وخطا های آنانرا بوساوس شیطانی منتسب کرده است و راجع بانوشیروان عادل گوید پیغمبر اسلام فخر میکرد که در عهد سلطانی دادگر تولد یافته است.

انتقال مرکز خلافت‌اسلامی بخاك ایران

در ادبیات عرب تأثیر نمایان کرده است مقارن این احوال نثر ادبی شروع و پس از یکقرن بسبب افزایش کاغذ چنان رواج یافت که موجب حیرت است . ابن مقفع ایرانی مترجم کلیله ودمنه موجد سبك جدیدی درنثرعربی شد و کتاب یتیمهٔ او را ابوتمام شاعر سر مشق نثر فصیح میشمارد (۱) علمای کلام اسلامی

(۱) اشاره باین شعر ابو تمام است .

و لقد شهد تک والکلام لالی
صرف فبکر فی الکلام و ثیب
فکان قساً فی عکاظ یخطب
و کان لیلی الا خیلیة تندب
و کثیر عزة یوم بین ینسب
وابن المقفع فی الیتیمة یسهب .

ازرسالهٔ ابن مقفع آقای اقبال آشتیانی نقل شد

مترجم .

ایرانرا منشأ مباحثات دینی میدانند و بعضی گویند ایرانیانی که ازفتح کشور خودبدست اعراب کینه دردل داشتند بااین حیلهٔماهرانه ضربتی بحقیقت دین اسلام زده‌اند بلاشك این مطلب بهتان است در صدر اسلام مشاجرات دینی در اقوام مسیحی بدرجهٔ قصوای شدت رسیده بود وچون نصاری تابع مسلمانان‌شدند آن شیوهٔ منازعه ومشاجره نیز دراصول عقاید اسلامی داخل‌شد .

اماا کثر مؤسسین مذاهب مختلفهٔ اسلامی که موجد تجددی یاناشر الحاد وزندقهٔهستند یا ایرانی الاصل بوده اند یادر یکی از ایالات دولت سابق ایران منزل داشته‌اند واین یکی از مسائلی است که موجب حیرت محصلین و محققین ادبیات عرب است زیرا که درهررشتهٔ

ادبی (مقصود نثر است) علماء بزرك وپیشوایان معروف را چون احصاء می کنند می بینند یا ابداً بعرب ونژاد سامی مربوط نبوده اند یا تعلق مختصری داشته‌اند .

نتیجهٔ کلیهٔ که ازمقدمات مذکوره بدست می‌آید اینست که استقرار دارالخلافه در سر زمین ایران (بغداد) یکـی از مهمترین علل تغییراتی است که بعد ها در عالم اسلام رخ داد دولت اسلام وارث سلطنت ایران شد و مجادلات مسلمانان با دولت روم دنبالهٔ رقابت دولتین روم وایران بشمار آمد لازمهٔ این توارث‌سیاسی انتقال میراث‌های ادبی وصنعتی ایران بودیکی ازمترجمین کتب پهلوی‌موجد ومؤسس نثرعربی بشمار میآید (۱) ونیز باید

(۱) مراد ابن مقفع است

گفت که وفور آثار ادبی در آن دوره نتیجهٔ تأثیر روح ایرانی بود و مؤلفات آن زمان را چون نیك بنگریم بیشتر نزدیك بفارسی می بینیم تا بیونانی. اگرچه نفوذ یونان را هم نمیتوان قلیل شمرد.

دولت عرب چنان بسرعت بناشد که امید بقا برای او متصور نبود بعبارة اخری ریشهٔ تاریخی یا شالودهٔ محکمی نداشت ولی چون خلفاء عرب بر تخت تاریخی ایران قرار گرفتند وخود را جانشین شهریارانی خواندند که تاریخ آنان بازمنهٔ بسیار کهن میرسد این نقص جبران شد. سر زمین عربستان و شامات مقام محکمی نبود که بنیان دولتی عظیم را تحمل کند اما خاك ایران مکان استوار ومطمئنی بود. میتوان گفت که امپراطوری عثمانی هم که

در دارالملك روم مستقر شد ازهمین قبیل سابقهٔ
تاریخی استفاده کرده است در تأیید این قول
گوئیم که مورخین هندوستان سلاطین عثمانی
را قیصر روم خوانده اند اما دولت عثمانی
چندان موقع خوب ومحکمی نیافت . درمیان
مطالب مهمهٔ که درجلد اخیر کتاب تاریخ ادبی
ایران تألیف پرفسور ادوارد برون جالب نظر
است این نکته درابنجا قابل ذکر است که :
مانع بزرگ عثمانیان از پیشرفت در اروپا و
تعقیب فتوحات فشاری بود که دولت ایران از
سمت مشرق برآنان وارد می آورد پروفسور
برون باهمین یك اشاره کلید حل یکی ازمسائل
مهمهٔ تاریخی رابدست میدهد. واقعاً چه موجب
شد که سیل هجوم عثمانی که بعد از تصرف
مما لك جنوب شرقی اروپا تمام آن قاره را

تهدید میکرد انحراف یافت ؟ اروپائیان درآن عصر که سرگرم رقابت های داخلی و دچار تعصبات و منازعات مذهبی خود بودند خطر عظیم حملهٔ عثمانیان را نمیدیدند چیزی که عثمانیرا ازتصرف تمام اروپا بازداشت آن بود که دولت ترك از دوجانب گرفتار کارزار بود وایرانیان ازسمت مشرق آن دولت را مشغول کردند تااروپا مجال ومفری یافت .

انتهی